

تناهی استعلایی

پژوهشی دربارهٔ هستی‌شناسی بنیادین هایدگر



احمد رجبی

فهرست

پیشگفتار	سیزده
مقدمه	نوزده
فصل اول: تناهی به مثابه بنیاد روی آورندگی	۱
۱-۱. درآمد: خاستگاه تناهی استعلایی در سوژه استعلایی مطلق	۱
۱-۲. تمهید: همراهی با سه کشف پدیدارشناسی: روی آورندگی، شهود مقولی، امر پیشینی	۳۵
۱-۳. ضرورت نقد درونی پدیدارشناسانه	۴۶
۱-۳-۱. تمایز وجودی بنیادین میان آگاهی و واقعیت	۴۶
۱-۳-۲. تفرد انضمامی روی آورندگی به معنای تناهی انتیک	۵۰
۱-۳-۳. دستیابی به آگاهی محض از طریق تقلیل ها	۵۸
۱-۳-۴. مطلق بودن بنیاد روی آورندگی به مثابه تقدم هستی شناسانه	۶۳
۱-۳-۵. تفرد هستی شناسانه: حذف تناهی انتیک در رویکرد طبیعی به منزله مبدأ ...	۷۱
۱-۳-۶. تناهی هستی شناسانه به مثابه مطلق متناهی	۸۶
۱-۳-۷. هریارینگی به مثابه ساختار ذاتی تفرد هستی شناسانه	۹۳
۱-۳-۸. نقد رویکرد نظری به منزله «ترس از دازاین»	۹۷
۱-۴. نتیجه گیری: اطلاق و تناهی «بنیادانتیک» هستی شناسی بنیادین	۱۰۲
فصل دوم: تناهی به مثابه ذات زمانمندی	۱۰۷

- ۱-۲. درآمد: تناهی استعلایی و مسأله وجود و زمان ۱۰۷
- ۲-۲. ضرورت استعلایی تقدم دازاین بر سایر موجودات ۱۳۲
- ۲-۲-۱. تمایز دازاین از موجود درون جهانی به مثابه امتیاز انتیک ۱۳۲
- ۲-۲-۲. تقدم «در-بودن» بر «بودن-در» به واسطه پدیدار جهان ۱۳۸
- ۲-۲-۳. دم دست بودن به جای فی نفسه بودن در رویکرد طبیعی ۱۴۵
- ۳-۲. گذار از تناهی انتیک به تناهی استعلایی با سلب وابستگی به موجودات ۱۵۲
- ۳-۲-۱. سلبیت و تناهی استعلایی ۱۵۲
- ۳-۲-۲. معنای اگزستانسیالی تناهی انتیک: وابستگی به موجود درون جهانی ۱۵۹
- ۳-۲-۳. از خودبیگانگی دازاین غیراصیل ۱۶۶
- ۴-۲. تناهی استعلایی و وحدت گشودگی دازاین ۱۷۷
- ۴-۲-۱. گشودگی دازاین به مثابه روشنگاه ۱۷۷
- ۴-۲-۲. افکنندگی به مثابه امکان اگزستانسیالی پذیرندگی ۱۸۲
- ۴-۲-۳. طرح افکنی به مثابه گشودگی به امکان ۱۸۹
- ۴-۲-۴. درافتادگی به مثابه افکنی غیراصیل ۱۹۳
- ۴-۲-۵. احراز وحدت و تفرد گشودگی به واسطه ترس و عدم درون جهانی ۱۹۷
- ۴-۲-۶. وحدت و تناهی دازاین به مثابه کل بودن در وجود رو به مرگ ۲۰۶
- ۴-۲-۷. خودبودن به مثابه عدم اگزستانسیالی، خودبنیادی و آزادی ۲۱۷
- ۵-۲. زمانندی به مثابه فعل تناهی استعلایی ۲۲۷
- ۵-۲-۱. برون خویشی های زمانندی به مثابه فعل مدام تعیین بخشی به خویش ۲۲۷
- ۵-۲-۲. تقدم و تناهی آینده اصیل به مثابه «تناهی آغازین» ۲۴۱
- ۵-۲-۳. تناهی در رویداد بنیادین دازاین ۲۴۹
- ۵-۲-۴. افق زمانندی و پاسخ به معنای وجود بر حسب تناهی استعلایی ۲۵۷
- ۶-۲. نتیجه گیری: گذار به مفهوم تعالی ۲۷۱
- فصل سوم: تناهی به مثابه تعالی ۲۷۵

- ۱-۳. درآمد: تعالی انتیک و هستی‌شناسانه ۲۷۵
- ۲-۳. تعالی، جهان‌سازی و آزادی ۲۹۰
- ۱-۲-۳. تأکید بر ذات استعلایی دازاین ۲۹۰
- ۲-۲-۳. طرح افکنی «جهان» به مثابه «وجود فهم‌شده» ۲۹۳
- ۳-۲-۳. تعالی به مثابه خودالزامی آزادی استعلایی ۲۹۷
- ۴-۲-۳. تعالی به مثابه رخداد جهان‌سازی و ورود موجودات به جهان ۳۰۱
- ۵-۲-۳. سوء فهم دوگانه از جهان‌سازی و ریشه آن در تمایز هستی‌شناسانه ۳۰۶
- ۶-۲-۳. تعالی به مثابه غیاب دازاین ۳۰۹
- ۷-۲-۳. گشودگی قلمرو «میانه» تمایز هستی‌شناسانه با تعالی ۳۱۲
- ۳-۳. پرسش از ضرورت تعالی و مسأله تناهی ۳۱۶
- ۴-۳. تعمیم تناهی از افکنندگی تعالی به طرح افکنی آن ۳۲۳
- ۵-۳. تناهی استعلایی به مثابه بنیاد هستی‌شناسی بنیادین ۳۳۱
- ۱-۵-۳. شهود متناهی پذیرنده و شهود نامتناهی خلاق ۳۳۱
- ۲-۵-۳. خلاقیت ویژه تناهی: نیاز به ساختن «واسطه» به مثابه افق مواجهه ۳۳۸
- ۳-۵-۳. اینهمانی تناهی و تعالی: خلاقیت هستی‌شناسانه و عدم خلاقیت انتیک تناهی ۳۴۳
- استعلایی ۳۴۳
- ۴-۵-۳. بنیانگذاری کلیت و ضرورت هستی‌شناسانه بر تناهی ۳۵۴
- ۵-۵-۳. تناهی استعلایی و مطلق بودن حقیقت هستی‌شناسانه ۳۶۷
- ۶-۵-۳. تناهی استعلایی و تعالی متناهی به مثابه وحدت ساختاری دازاین ۳۷۳
- ۶-۳. تناهی استعلایی و غلبه دیالکتیکی «مطلق» بر تناهی ۳۷۵
- ۷-۳. نتیجه‌گیری: تناهی استعلایی به مثابه حیات فلسفی ۳۸۶
- سخن پایانی: اشاراتی درباره گشت و تناهی هستی ۴۰۵
- کتابنامه ۴۵۹
- واژه‌نامه آلمانی-فارسی ۴۷۳

۴۸۱ واژه‌نامه فارسي - آلماني

۴۸۹ نمايه

فصل اول

تناهی به مثابه بنیاد روی آوردنگی

هرگونه روی آوردنگی آگاهی، باید به کجا و از کجا و در چه ابعاد آزادی حرکت کند، اگر انسان، همواره از پیش، ذاتش را در درایستایی نداشته باشد؟ (م. آ. ۹، ۵۷۳)

۱-۱. درآمد: خاستگاه تناهی استعلایی در سوژه استعلایی مطلق در بخش نخست، پیش از ورود مستقیم به طرح و تفسیر مفاهیمی که ناظر به مسأله تناهی دازاین در افق استعلایی در چارچوب هستی‌شناسی بنیادین هایدگرند، یعنی پیش از آنکه بحث از تناهی استعلایی - هستی‌شناسانه در ساختار قوام‌یافته آن در وجود و زمان و آثار متعلق به سال‌های اندک پس از آن و پیش از «گشت»، در نسبت با مفهوم «تعالی» پی گرفته شود، تلاش خواهد شد تا از خلال تفسیر هایدگر از پدیدارشناسی استعلایی هوسرل و نقد بنیادینی که بر آن وارد می‌کند، خاستگاه فلسفی و ضروری تلقی او از تناهی هستی‌شناسانه در تمایز از تناهی انتیک روشن گردد. تناهی انتیک در این بخش، نخستین تعیین مفهومی خویش را در نسبت با فلسفه هوسرل و به طور کلی با

نظر به سنت ایدئالیسم استعلایی خواهد یافت. با آغاز کردن از نسبت هایدگر با هوسرل، روشن خواهد شد که تاهای واقعیّت انضمامی وجود انسان از دیدگاه هایدگر، از حیث فلسفی و در نسبت با سنت فلسفی، دقیقاً چه جایگاه جدیدی را به خود اختصاص می‌دهد. جایگاهی جدید از تاهای که از سویی نه بازگشت به حوزه موجودات یا ابرها و امور وضع‌شده و محصل (پوزیتیو) است و نه از سوی دیگر باقی ماندن در استعلایی بودن صرف آگاهی انسان در مقام سوژه استعلایی، بلکه با پرسش از نحوه خاص وجود خود سوژه، در همان کارکرد قوام‌بخشی و معنابخشی استعلایی اش، قلمرو جدیدی میان «واقعیّت» موجودات و «استعلاییّت» سوژه گشوده می‌شود که می‌توان آن را همان «واقع‌بودگی»^۱ نامید. تعیین دقیق این جایگاه، ما را با دشواری خاصی مواجه می‌سازد که در خود عنوان تاهای استعلایی نهفته است. در این بخش، باید روشن گردد که تاهای دازاین، در وهله نخست، ناظر به «واقعیّت» موجودات، یعنی تاهای انتیک نیست، و نیز اینکه «واقع‌بودگی» یا همان انضمامی بودن، تفرد و تاهای خاص وجود انسان، به چه معنا و چگونه دقیقاً جایگاه و کارکرد امر استعلایی و سوژه استعلایی مطلق را از آن خود می‌سازد. از خلال این بحث، روشن خواهد شد که امکان گشودن چنین قلمرو جدیدی، یعنی واقع‌بودگی وجود خاص انسان در تاهای اش، یا همان اگزستانس، منوط به رها ساختن مفهوم «وجود» از دایره تنگ ابرکتیویته، واقعیّت (رنالیته) و «وضع‌شدگی» (پوزیتیویته) است. به همین معناست که در «درآمد» بخش نخست، از «خاستگاه تاهای استعلایی در سوژه استعلایی مطلق» بحث می‌کنیم.

چنانکه به تفصیل خواهد آمد، تاهای انتیک در اینجا، در چارچوب فهمی از موجودات و جهان شکل می‌گیرد که هوسرل آن را نخست متعلق به «رویکرد طبیعی»^۲ و ابرکتیویسم مبتنی بر آن و ماقبل چرخش پدیدارشناسانه می‌داند. بر حسب این رویکرد، انسان، و نه اختصاصاً انسان، محدود و مشروط به نظم زمانی و مکانی در میان سایر موجودات جهان تلقی می‌شود؛ این دقیقاً همان فهمی از تاهای انسان است که باید در مسیر چرخش پدیدارشناسانه از آن فرارفت و به جایگاه جدیدی از انسان به مثابه آگاهی استعلایی مطلق دست یافت. با رسیدن به آگاهی استعلایی مطلق، تاهای انتیک، صرفاً

به پدیدارهایی اختصاص می‌یابد که نزد آگاهی قوام می‌یابند؛ بدین ترتیب، این معنا از تاهی، وصفی است که بر امور متناهی قوام‌یافته^۱ اطلاق می‌شود و نمی‌تواند به خود امر قوام‌بخش^۲، یعنی آگاهی مطلق، نسبت داده شود. در بخش نخست این نوشتار بحث خواهد شد که چگونه و به چه معنا فهم خاص هایدگر از تاهی استعلایی، نه تنها با این معنا از تاهی یکسان نیست و با آن تفاوت ذاتی دارد، بلکه هایدگر اساساً برای دستیابی به تاهی استعلایی، در ضرورت فراروی از تاهی انتیک و سیر به سوی سوژه استعلایی مطلق، نه تنها با هوسرل مخالفتی ندارد، بلکه چنان با او همراهی دارد که از طریق ریشه‌ای‌تر ساختن فهم او از سوژه استعلایی مطلق، تاهی انسان در چارچوب رویکرد طبیعی هوسرل را - بلکه اساساً کل ادعای مبدائیت و طبیعی بودن^۳ (رویکرد طبیعی) - را - و حتی در خود رویکرد پدیدارشناسانه هوسرل، اصولاً هرگونه فرض «واقعیت» ابژکتیو و تجربی برای وجود انسان را که در ردیف واقعیت سایر موجودات و ابژه‌ها و امور قوام‌یافته باشد، به مثابه موضعی جزئی و غیر پدیدارشناسانه حذف می‌کند، بدین معنا که چنین فهمی به هیچ وجه نمی‌تواند آغازگاه پدیدارشناسی محسوب شود.

بر اساس بحثی که در این بخش می‌آید، مبدأ نظری تاهی دازاین و ضرورت این مبدأ برای هستی‌شناسی بنیادین، نسبت هایدگر با سوژه استعلایی به مثابه بنیاد مطلق پدیداری پدیدارها در سنت ایدئالیسم استعلایی و به نحو خاص در پدیدارشناسی هوسرل است. می‌توان چنین گفت که عزیتمتگاه نظری هایدگر در بحث از تاهی، ایجاباً سوژه استعلایی مطلق و سلماً تاهی انتیک به معنای رویکرد طبیعی است و طبعاً این پرسش پیش می‌آید که هایدگر چگونه از سوژه استعلایی مطلق به تاهی دازاین گذار می‌کند. بدین ترتیب، آنچه در این بخش بررسی خواهد شد، نسبت تاهی دازاین با اطلاق سوژه استعلایی، در مقام بنیاد روی آوردگی است و اینکه جایگاه بحث از تاهی استعلایی - هستی‌شناسانه، بالضروره باید در نسبت با همین بنیاد و در تمایز با تاهی انتیک باشد. با پیگیری مسیر تفسیر نقد هایدگر بر هوسرل، به تدریج روشن خواهد شد که بر حسب چه ضرورتی باید میان تاهی انتیک و تاهی هستی‌شناسانه تمایز قائل شد